

دشمنی افلاطون با پایدیا

سرگشتگی برای رهنمایان

دبرا نیلز

* * *

چکیده

پایدیا یعنی تواتر و حفظ سنت و فرهنگ و حتی تمدن از راه تربیت. تربیت فیلسوفان در آکادمیا بر دست افلاطون مغایر این تلقی ذاتاً ایستاست. روش دیالکتیکی او اساساً پویا و عاری از نتایج جزمی است و در دیالوگهایش علاوه بر خود نتایج حتی از مفروضات مبنای این قبیل نتایج نیز انتقاد می‌شود. او از این طریق و طرق دیگری که در این مقاله به آنها پرداخته‌ام، اثبات می‌کند که پایدیا هیچ لنگرگاهی¹ در فلسفه ندارد.

* * *

توضیح مترجم

درباره نویسنده:

دبرا نیلز (متولد ۱۹۵۰/۱۱/۱۵) در ۱۹۷۳ و ۱۹۷۵ از دانشگاه ایالتی لوئیزیانا لیسانس و فوق لیسانس فلسفه گرفت و از ۱۹۷۹ مشغول تدریس شد. ابتدا در دو دانشگاه امپوریا (ESU) و باستن و از ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۳ در ویت واترسند (Wits) ژوهانسبورگ فلسفه درس داد و از همین دانشگاه دکترا گرفت. در ۱۹۹۳ به امریکا بازگشت و از ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۰ در کالج مری واشینگتن در فریدریکسبورگ ویرجینیا به تدریس فلسفه افلاطون مشغول بود. از آنجا به دانشگاه ایالتی میشیگان رفت و یک سال پس از نشر شخصیت‌های آثار افلاطون رتبه استادی گرفت. امروز استاد ممتاز بازنشسته مشغول به خدمت (Emertia Prof.) در میشیگان است.

نیلز از بزرگترین افلاطون‌پژوهان زنده است؛ در دنیای افلاطون‌پژوهی مشهورترین عضو جناح رادیکال جبهه ضد دکماتیسیم قلمداد می‌شود و از رهبران «مکتب کلمبیا» (رهبر دیگر ویکتورینو تخر [Victorino Tejera] است). نیلز در چهل سال اخیر علاوه بر دو کتاب ممتاز و مرجع شخصیت‌های آثار افلاطون (نک ح ۶) و آگورا، آکادِمیا، فلسفه‌ورزی (نک ح ۷) دهها مقاله درباره افلاطون و سقراط و دیالوگها نوشته و دفتر یکم پولیته‌یا را ترجمه و در تدوین دو مجموعه ارزنده همکاری کرده که یکی درباره سومپوسیون و دیگری جشن‌نامه افلاطون‌پژوه دوران‌ساز فنلاندی، هولگر تسلف [Holger Thesleff] است.

نیلز فقط افلاطون‌پژوه نیست؛ درباره اسپینوزا و آزادی دانشگاه و مسائل زنان بسیار نوشته است. عضو دوازده انجمن هم هست؛ از جمله انجمن فیلولوژی امریکا، انجمن فلسفه امریکا، انجمن استادان دانشگاهی امریکا، انجمن اسپینوزاشناسان آمریکای شمالی، انجمن خانه اسپینوزا، انجمن فلسفه یونان باستان، انجمن فلسفه عصر باستان، انجمن بین‌المللی افلاطون.^۲

درباره ترجمه و مقاله:

همه حواشی و الفاظ بین [] را من افزوده‌ام و باید این نکته هم افزود که عنوان فرعی مقاله پارودی عنوان کتاب مشهور دلالة الحائرين (= رهنمایی برای سرگشتگان) نوشته ابن میمون است. مقاله در بیستیمین کنگره بین‌المللی فلسفه (۱۹۹۸) ارائه شد و در <goo.gl/471WnB> نیز می‌توان اصل آن را خواند.

هادی خردمندپور

17.08.2017

دشمنی افلاطون با پایدیا



یگر در کتاب سه جلدی پایدیا مدعی است که تمدن و فرهنگ و سنت و ادبیات و تربیت چیزی نیست جز ابعاد مختلف آنچه یونانیان از کلمه «پایدیا» مراد می‌کردند و این پنج بعد را «اگر متفقاً استعمال نکنیم، درك گستره آن مفهوم یونانی نشدنی است».^۲ در مخالفت با یگر خواهم گفت کار بیتای افلاطون نه تکمیل اومانیسم سوفسطائیان بود و نه «رستاخیز روح دینی تربیت یونان باستان از هومر تا شاعران تراژدی پرداز» [ص ۴۰۶ ترجمه فارسی]؛ کار بیتای او نفی صریح مرجعیت نهادهای بنیادی آنچه یونانیان پایدیا می‌دانستند در عین اعاده صحیح زمینه فلسفی پایدیا بود. افلاطون امور عادی و پیش‌پاافتاده را اموری مسئله‌ساز کرد بی آنکه به شکاکیت متوسل شود؛ اعلان کرد از زیر و زبر جمیع مقدمات و نتایج می‌توان مدام بحث و آنها را رد کرد بی آنکه در [عرصه] منطق تقلائی چندانی کند؛ و در همه این کارها نه فقط بری از دکماتیسم که دشمن آن بود.

افلاطون تربیت را از سنت یا ادبیات یا تمدن یا فرهنگ اساسیتر می‌دانست چون تربیت مشخص می‌کند آن چهار مورد را چگونه باید تحصیل و تجلیل و نقد کرد. راست آنکه تربیت و فلسفه ذاتاً پیوسته بودند؛ همچنانکه امروز هستند. فلسفه‌ورزی در روزگار افلاطون همانند اشتغال به آن در روزگار ما اساساً تدریس فلسفه بوده است نه ساخت نظام فلسفی. در واقع اگر افلاطون خالق نظامی فلسفی، یعنی مجموعه منسجم اصول موضوعه مرتبط و الزامات متقابلشان می‌بود، فیلسوف بسیار ناموفقی می‌شد. اگر ثمره بیش از دو هزاره پژوهش برای نیل به هر اجماعی درباره اصطلاح نظام افلاطون – که نمونه‌های مشابهش را نزد پیروان ارسطو و حتی مارکس می‌توان یافت – شکست محض بوده به این دلیل است که افلاطون حرفهای ناهمسان و بلکه ناهمساز متعدد درباره موضوعات متعدد گفته است.

درست به همین دلیل باید بحث از محتوای دیالوگها را رها و از روش یا روشهای مشهود در آنها بحث کنم. نشان خواهم داد الگویی که در دیالوگها برای فلسفه‌ورزی ارائه شده است بیش از آنچه معمولاً گمان برده‌اند به کار فیلسوفان معاصر می‌آید. ابتدا آنچه را که به نظر انگیزه اصلی مأموریت تربیتی افلاطون است توصیف خواهم کرد و سپس به ابعاد اصلی خود روش دیالکتیک خواهم پرداخت؛ بعد از آن به توصیف طرقي خواهم پرداخت که کمال مطلوبهای روش فلسفی افلاطون بواسطه آنها همچنان بهترین شیوه فلسفه‌ورزی را در عصر ما معلوم می‌کند و در پایان مقاله دوباره به موضوع پایدیا خواهم پرداخت.

۱. سابقه

چون یگر مخصوصاً از وابستگی تربیت یونان باستان به دین و از بازگشت افلاطون به این دین سخن گفته است، باید باجمال بگویم دیالوگها صریحاً در تضاد با انواع و اقسام اسطوره‌های رایج در یونان باستان درباره خدایان و پهلوانان است. افلاطون کارهای خودسرانه و متناقض خدایان را [که اسطوره‌ها مالا مال از شرح آنهاست،] محال شمرد و مبنای خصومتش با اسطوره‌ها این دعوی بود که امور خدایی ضرورتاً خوب است. باری، در دیالوگها به همین «خدایان خوب» نیز هرگز نقش مراجعی را نداد که می‌توان به کسب معرفت یا قدرت یا عزت از دستشان امیدوار بود. وقتی سقراط در اواخر دیالوگ فایدروس به درگاه پان دعا می‌کند صرفاً آرزو دارد انسان بهتری باشد.^۴ میزان مخالفت افلاطون با اعمال تربیتی سخنوران و سوفسطائیان هم‌روزگارش از میزان مخالفتش با دین قدیم بیشتر بود. می‌دانیم اهداف تربیتی افلاطون نه توانایی ساخت خطابه‌های عالی بود و نه توانایی غلبه بر مخالفان از راه جدل. اینها یقیناً اهداف همان سخنوران و سوفسطائیان – رؤسای مهم‌ترین مدارس هم‌اورد آکادِمیا – بود. افلاطون آموزه‌هایی مانند «انسان معیار است» که یگر از صور او مانیم می‌نامد [ص ۴۰۴ ترجمه فارسی] تکمیل نکرده بلکه تناقضشان را اثبات کرده است.^۵ در صدق این حرفها دیگر هیچ بحثی نیست و هیچ يك اندازه این نکته اهمیت ندارد که افلاطون با برخی جنبه‌های فلسفه‌ورزی شفاهی سقراط نیز مخالف بود؛ پس فقط همین نکته اخیر را مفصّلتر شرح خواهم داد.

تراژدی روش سقراط در شکستهای رسوای آن است و مورد آلكيبیادس – همان کس که در سومپوسیون آن ستایش فراموش‌ناشدنی را نثار سقراط کرد – از همه رسواتر و تراژیکتر است.

کریتیاس و خارمیدس و آریستوتلس هم که عضو دسته سی جبار شدند.^۶ سقراط در دیالوگها غالباً به هیئت شخصی تصویر شده است که در پاسخگویان به سؤالاتش و خصوصاً در پاسخگویان بالغ هیچ تأثیر سودمند محسوس آنی نمی‌کند. چرا چنین بوده است؟

بعضی کسان طبعاً به حرف هیچ خیرخواهی و حتی به حرف سقراط گوش نمی‌دهند. یکی دو تن از معاشران سقراط یحتمل ابله و برخی هم پیش از آغاز معاشرت با وی دلسپرده مشغله‌ای سواى حکمت بودند. سقراط پیشاپیش نمی‌توانست بداند چه کسی مستعد پذیرش آثار نیکوی دیالکتیک است و به همین دلیل در گفتگو با هر کس که به سلك معاشرانش درمی‌آمد راه بحث جدی را در پیش می‌گرفت. ما از هیچ راه نمی‌توانیم فهمید که مقدار زمان صرف‌شده برای معاشرت با سقراط اصلاً هیچ نسبتی با سلوک روحی فلان معاشر او داشته یا نه و اگر داشته نسبتی منفی بوده است یا نه. این استدلال از جهتی دیگر یعنی کسانی بوده‌اند که اگر پدران آتی مغرورشان با سقراط – این شخص غریب – مخالف نبودند، محتملاً [از معاشرت با او] سود بسیاری می‌بردند. بهرحال و فارغ از بحث استعدادها و منش معاشران سقراط، دلایل متقن مبین شکستها / نواقص دیالکتیک [از دلایل متقن حاکی از سودمندی معاشرت با او] بیشتر بوده است.

سقراط دستکم در وهله اول در هیئت شخصی تصویر شده است که در هر جا و هنگام که معاشری بیابد سر گفتگو را باز می‌کند و به سردرگمیهای ناشی از این گونه گفتگو هم التفات ندارد. هیچ تضمینی نبود که حریف سقراط اصلاً سابقه گفتگو درباره فلان موضوع را داشته باشد، چه رسد به داشتن سابقه مشترک با همه حاضران در بحث. مسائلی که به عقیده برخی کسان کهنه و منسوخ می‌نمود، چه بسا به چشم همگروهشان تازه و بدیع می‌آمد. فقدان زمان [کافی] برای پیگیری کامل سویه‌های مختلف و محتمل يك استدلال در گفتگویی که مثلاً بعد از ظهر در ورزشگاه یا صبح در آگورا آغاز شده نکته دیگری است که به اندازه نکته سابق اهمیت دارد. اگر کل تربیت عالی کسی بسته به معاشرت با سقراط می‌بود باید ساعات بسیاری را همراه سقراط می‌گذرانید و گواه چندانی نیست که این کار را کسان بسیاری کرده باشند. سقراط در چنان وضعی نمی‌توانست مجموعه منظم اطلاعات را در معرض سنجش همه کسانی بگذارد که از قضای روزگار ملازمش شده بودند؛ مجبور بود مکرراً از آغاز بحث شروع کند. در وضعی که اعضای گروه مدام عوض می‌شدند هرگز این فرصت دست نمی‌داد که فهم سنجشگرانه مشترکی را از موضع استدلالی فلان کس پیش برد یا حتی طرح کرد. پیشرفت فلسفه شدنی نبود.

۲. دیالکتیک

می‌توان گفت که سایر مؤلفه‌های آنچه روش سقراطی نامیده‌ایم جوهر راستین تربیت فلسفی موفق است. مثلاً گفتگوی شفاهی. گفتگوی شفاهی بسیار بیشتر از خطابه و نوشته با ویژگیهای شخصی مخاطب / پاسخگو از قبیل حدّ معلومات و علائق و احتیاجات سازگار می‌شود. تمامی هوش و حواس پاسخگو تا آن هنگام به موضوع گفتگو خواهد بود و به میل قلبی در فرایند دیالکتیکی مشارکت خواهد کرد که گفتگو را دیالکتیکدان خبره به راه درست ببرد. برای سردرگمیهای راستین در همان لحظه وقوع می‌توان تدبیری اندیشید و راهی که سرانجامی جز سردرگمیهای بیشتر و بزرگتر ندارد بست و شمار آن سرگشتگیها را که موجب افزایش تصاعدی کنجکاوی است تا حدّ ممکن بیشتر کرد. با همه این موارد می‌توان تأثیر روش سقراطی را بیشتر کرد: الزامات زندگی روزمره و نام دوستان فلانی و تجربه‌های مشترک و فرصتهای موجود برای روشنگری واقعی و اساسی [در حین بحث].

خلاصه اینکه روش سقراط روشی شخصی بود. او روش خود را تنگ و گشاد می‌کرد تا بر قامت منش و تواناییهای پاسخگویان مختلف راست درآید. قریب به اتفاق آنان که می‌خواهند به همراه دیگران و به نحوی متمر ثمر فلسفه ورزند همچنان آرزومند و مشتاق این روش هستند؛ روشی که امروز بواسطه تلویزیون و ویدئو و حتی اینترنت از مرز کلاسهای درسی بس فراتر رفته و پخش شده است. فوریتین کار همیشگی سقراط حتی در مواقع اشتغال به تعریف فلان کلمه یا تشریح فلان فضیلت یا پیگیری فلان هدف بظاهر غایبی عبارت بود از بررسی دقیق اعتقادات و ترجیحاً اعتقادات قلبی آدمها. شمار اموری که بیش از تفتیش و سنجش اعتقادات شخصی متعلم موجب جلب توجه جدی وی به گفتگوها شود - چه فعلاً و چه بعداً - سخت اندک است. [تفتیش و سنجش اعتقادات شخصی گونه‌ای] زنده‌شکافی [است، گونه‌ای عمل تشریح جانور زنده]. در چنین گفتگوهایی حتی او که موقتاً دم از تله درآورده است جرأت نمی‌کند که بحث را نادیده بگیرد چون می‌ترسد دوباره موظف شود اعتقاداتش را اظهار کند و در معرض پژوهش حاضران بگذارد. این طرز بررسی [اعتقادات] برغم ایجاد ترس و رنجش يك جنبه مخصوصاً رضایتبخش دارد: سیر استدلالها را سخنان پاسخگو معین می‌کند. سقراط سوای ابراز واکنش در مقابل پاسخهای او هیچ تغییری در سیر مباحثه نمی‌داد. «گرچه پرسنده مستول حفظ بحث در حدود موازین عملاً گل و گشادی که بواسطه خود موضوع بحث مشخص شده و دو سه اصل عمومی منطبق است، سیر ویژه

جریان هر گفتگو را فقط خود کنش دیالکتیکی معلوم می‌کند.»^۷ درک این امر لابد کار سختی نیست که هر کس شخصاً به سرگشتگی محرك شوق فهمیدن دچار شده باشد یا لذت خود فهمیدن را چشیده باشد یا (بزمن به تخته) عمل استنباط را انجام داده باشد از او که صرفاً درباره تجربه دیگران چیزی شنیده یا خوانده است احتمالاً تجربه ژرفتری دارد.

امکان دفاع محکم و مستدل از نتایج پاسخگو در روش شفاهی سقراط بیش از روشهای مرسومتر و این هم از مؤلفه‌های مؤثر در موفقیت آن است. بالاخره هر چه باشد نتایج پس از محاکمه‌ای روانفرا و دربرگیرنده بن‌بستها و بازگشتها به سرآغاز بحث حاصل خواهد شد. پاسخگو برای کسب معرفت مجاهدتها خواهد کرد. در روش سقراطی البته فقط نتایج مهم نیست زیرا آنچه را که خود اجرای [روش] به دیگران نشان می‌دهد و [برایشان] بدل به الگو می‌کند عبارت از مجموعه چند شگرد برای بررسی ثمربخش مسائل فلسفی است. این روش هم ارزش لئفسه [intrinsic] دارد و هم ارزش لغیره [extrinsic]؛ زندگی فقط تا آن دم که انسان مشغول بررسی آن باشد ارزش دارد. این واقعیت را جز در مواقعی که سیر گفتگو در دیالوگهای سقراطی به بن‌بست رسیده است و طرفین صریحاً قول می‌دهند که در موعدی دیگر گفتگو را از نو بیابازند، بندرت می‌شود چنین واضح دید.

۳. نبوغ افلاطون

با تأسیس آکادمیا افلاطون توانست برخی نواقص روش شفاهی را بدون کنار گذاشتن عوامل مؤثر در موفقیت برنامه تربیتی سقراط رفع کند. به یمن وجود نهاد رسمی آموزش عالی می‌شد آنان که از حیث فکری فاقد صلاحیت یا صداقت بودند بیرون کرد یا از قبولشان سر باز زد و مردان جوانی که پدرانشان به روش و مرام نه چندان رسمی سقراط معترض بوده‌اند جذب کرد. این آموزندگان و پژوهندگان همفکر و جدی فلسفه در سایه همزیستی و همدرسی در اجتماعی آکادمیک فرصتهای بس بیشتری [از سقراط و حریفانش] داشتند تا مباحث را به نتایج طبیعی خود برسانند. همچنین تصنیف دیالوگهائی به قلم افلاطون که می‌شد در محیط آرامتر آکادمیا از آنها بحث کرد دانشجویان را قادر ساخت که مجموعه منتظم فلسفه پیشینیان را یاد گیرند و نقادانه بررسی کنند و به این ترتیب موجب پیشرفت فلسفه شوند.

و اما مهمتر از همه آنچه آمد یکی از جنبه‌های سیستماتیک و عامدانه دیالوگهای افلاطون است که نامش را **جزمیت‌ستیزی مضاعف** [double openendedness] می‌گذارم و مایلم بر اهمیتش تأکید کنم. افلاطون با همین جنبه توانست جلو اعطاء مرجعیت به مؤلف را بگیرد و اینگونه همگان را از قبول برده‌وار هر آنچه که تعالیم [doctrines] یا آموزه‌های استاد پنداشته‌اند منع کند. برخی ابعاد جزمیت‌ستیزی مضاعف مأنوس و برخی دیگر با توجه به مناقشه‌برانگیز بودنشان بسیار نامأنوس است اما آزمایشی بودن [tentativeness] یا موقتی بودن [provisionality] خصلت مشترك همه آنهاست؛ توضیح آنکه در کل دوره آثار افلاطون حتی يك مقدمه، يك نتیجه، يك شگرد نیست که نشود در مرجعیتش تشکیك و در صحتش تردید کرد. هیچ چیز آنچنان قطعی تلقی نشده و الحق نباید هم چنان شود که نتوان مکرراً در آن بازانديشی و تجدید نظر کرد.

هیچ مجادله‌ای در چنین ادعائی راه ندارد اگر به این پنج نکته التفات شود: (الف) خاتمه دیالوگهای مشهور به «سقراطی»؛ ویژگی این دیالوگها ختم شدن به آپوریاست و آپوریا [aporia] یعنی بن‌بستی که شخصیتها چون گرفتارش شوند از اینکه به نتیجه یا پاسخی راسخ دست نیافته‌اند اظهار نارضایتی می‌کنند. این نکته را مایلم بیفزایم که ختم دیالوگ به آپوریا نه فقط در آثار سقراطی کم‌حجم از قبیل خارمیدس و لائس و لوسیپس بلکه در کراتوس و دفتر یکم پولیتیه‌ها و تائیتوس نیز واقع می‌شود.^[۱] (ب) آن مفروضات اولیه مبدأ پژوهش سقراطی به معنای دقیق کلمه «رها از جزمیت» [Openended] است، یعنی می‌شود در آنها تجدید نظر کرد. در واقع رسم سقراط این است که وقتی سیر پژوهش در دیالوگها به شبهه و تردید برمی‌خورد به پاسخگو بگوید باید به آغاز بحث برگشت و راه دیگری در پیش گرفت و به این ترتیب سیر پژوهش خود را اصلاح کرد.^[۲] یگانه مفهومی که در سراسر دوره آثار همواره بری از پندارها [و لذا قطعی] تلقی شده خود امر نیک [the good itself] است و همین نکته من را به یکی از معانی مرتبط به جزمیت‌ستیزی افلاطون می‌رساند: (ج) در کل دوره آثار حتی مفروضات ظاهراً بسیار محبوب درباره چیستی نیکی نیز موضوع نقد و سنجش است؛ محض نمونه در دفترهای یکم و دوم پولیتیه‌ها تراسوماخس و آدیمانتس و گلاؤکن در مخالفت با امر نیک به پیش می‌تازند و در گرگیاس نیز کالیگلس همین کار را می‌کند. لاقلاً تراسوماخس و کالیگلس برغم آنکه در پی توپ و تشر و عتاب سقراط به شخصیت‌هایی آری‌گو [yes-man] بدل می‌شوند ابداً تصدیق نمی‌کنند که امر نیک بنیاد همه چیز است و به مواضع نسبی‌گرایانه خود می‌چسبند.^۸ افلاطون برای تضمین وجود جزمیت‌ستیزی در دوره آثارش نظرهای ناهمسازی را در دیالوگهای مختلف به شخصیتی ثابت که معمولاً سقراط

است، نسبت می‌دهد؛ فی‌المثل آراء متضاد درباره شجاعت در پروتاگوراس و لاکس و آراء متضاد درباره اصل بودن لذت در پروتاگوراس و گرگیاس و آراء متنوع درباره ماهیت مُثُل افلاطونی بویژه در پارمنیدس.

(د) خود روش دیالکتیکی افلاطون هم از جزمیت رهاست. تبیین این نکته در اندک زمان باقیمانده سخت است؛ باری منظورم این است که مفروضات و رویه‌ها و نتایج آن روش به اندازه محتوای دیالوگها در معرض نقد و تجدید است. این رهایی از جزمیت تا اندازه‌ای حاصل کوشش افلاطون در تفریق [isolating] و تعلیق [suspending] جنبه‌های خاص روش (مثل فرضیه یا فلان قاعده منطقی) و نقد تلویحی آنهاست و تا اندازه‌ای حاصل کوشش او در بررسی قوتها و ضعفهای شگردهای خاص به نحو مستقیم و بیواسطه.

بالاخره نکته پنجم که حال مطرح می‌کنم و کمتر از نکته قبلی مناقشه‌برانگیز است: (ه) خود قالب دیالوگ حافظ جزمیت‌ستیزی افلاطون و بنابراین حافظ اکثر عوامل مؤثر در موفقیت‌های روش شفاهی سقراطی است. برخلاف پیشاسقراطیان که از قالبهای نگارشی متنوعی از رساله گرفته تا شعر برای عرضه آموزه‌هایشان استفاده می‌کردند، دیالوگهای افلاطون هم شامل توضیح و تشریح روشها و آموزه‌های مختلف و هم شامل شواهدی در حمایت از آن روشها و آموزه‌هاست و همین موجد عدم اجماع پژوهندگان درباره اعتقادات شخص افلاطون که پیشتر وصفش رفت، شده است. نمایش فلسفه در بستر اجتماعیش پیامد دیگر دیالوگ‌نویسی افلاطون است و ضامن یکی از ابعاد شخصی فلسفه‌ورزی سقراط: حریفان مدافع مواضع منتج از تجربه‌هایشانند. آموزگارانشان که بودند؟ آرزوهایشان چه بود؟ وضع مالی و شأن اجتماعیشان چه؟ آنان که در آکادِمیا دیالوگ خواندند، می‌توانستند در موقع مقتضی با شخصیت‌های دیالوگها همذات‌پنداری کنند. اعضای آکادِمیا در مواردی که افلاطون استدلال‌هایشان را در دیالوگی بکار برده است، بیشک خودشان را در آن دقیقاً بازشناخته‌اند. مهمترین نکته درباره استفاده افلاطون از قالب دیالوگ نابودی هرگونه تملق‌گویی از فلان استاد و تبلی در عرصه فکری است که بکرات باعث می‌شود کسی که می‌خواهد فیلسوف شود توانایش را به امید حلّ بعضی جزئیات مغفول، تخته‌بند برنامه تحمیلی شخص دیگری کند. بر هر خواننده فرض است که شخصاً استدلال‌های ضروری برای دفاع یا انتقاد را در طول مسیر [فلسفه‌ورزی] فراهم آورد و برای رسیدن به هر نتیجه محتمل تقلا کند. درست به همین دلیل است که از قوت نوشته‌های افلاطون در طی این دو هزار و چهارصد سال ذره‌ای کم نشده و امروز هم به همان اندازه روز اولشان به کار خوانندگان می‌آید.

این نکته را بایستی اضافه کنم که روش شفاهی سقراط را آنچه که قدرت آکادمیای افلاطونی در ترکیب گفتار و نوشتار در یک تلقی جامع از پژوهش فلسفی می‌دانیم، تا به امروز همواره حفظ کرده است. دیالوگهای مکتوب بهترین بخش کار پرسندگی سقراط را حفظ و بدترین بخش آن را اصلاح کرده است. به همان اندازه که فرهنگ و تمدن و سنت و ادبیات و تربیت دینی را پایداری دست‌نخورده حفظ و مرجعیتشان را تأیید کرد، شیوة فلسفه‌ورزی افلاطون دشمن پایداری بود زیرا مستلزم ارزیابی مجدد مبانی همه چیز بود. اگر اندرز افلاطون را درباره پژوهش فلسفی بشود در قالب مجموعه چند راهبرد در اختیار آنان گذاشت که می‌خواهند فیلسوف شوند الحق می‌توان از شش قاعده ذیل که از دوره آثار افلاطون استخراج شده است و مایه تمایز گفتگوی فلسفی از شیوة مرسوم جدلبازان (سوفسطائیان) و سخنوران (خطیبان) است یاری جست.

(۱): اصل خیراندیشی را رعایت کن.^۹ سقراط در تنایتوس می‌گوید «حق نداری در پرسش تقلب کنی و مخاطب را بفریبی و سزاوار نیست که کسی که همواره دم از فضیلت می‌زند در بحث نادرستی روا دارد و نادرستی در بحث این است که میان مغالطه و بحث جدی فرق نگذاری و روشهایی را که باید در هر يك از آن دو پیش گرفت از هم جدا نکنی. روش ارباب مغالطه این است که هر چه بیشتر به مزاح و ریشخند توسل می‌جویند و بدین سان مخاطب را در دام می‌اندازند، در حالی که مردمان حقیقت‌جو تنها هنگامی به استدلال حریف خرده می‌گیرند که او خود مرتکب خطائی شود یا همنشینان پیشینش او را به راه خطا سوق داده باشند» [168A-167E]; ترجمه لطفی]. در گفتگوی دیالکتیکی راستین شکست هم‌اورد یعنی شکست خود زیرا وقوع دیالکتیک پس از آن شکست دیگر ممکن نیست. (۲): از همنشینی با آدمهای بی‌ارزش احتراز کن. سقراط قبل از آنکه وقوع آپوریا یا بن‌بست را در بحث اعلان کند بسیار رنج می‌کشد مگر بتواند نیرومندترین برهان را در دفاع از موضع شخص پاسخگو بسط دهد [و مانع وقوع آپوریا شود]. (۳): مواضع خود را در هم بکوب و باران آتش را بر ضعیفترین جناح جبهه خود ببار؛ بادا که دیگران استحکاماتش را تقویت و مشکلاتش را رفع کنند. در اغلب مواردی که سقراط در طی بحث به فلان نتیجه می‌رسد و جمله حاضران به میل خود نتیجه او را تصدیق می‌کنند، سقراط از حاضران می‌خواهد ضعفهای استدلالش را دیگر نادیده نگیرند و به آنها توجه کنند. پیروزی صرفاً ظاهری که اصلاً پیروزی نیست. (۴): صادق و بی‌ریا باش. سقراط در دیالوگها دیگران را گاهی وامی‌دارد این قانون را زیر پا بگذارند اما بهر حال بر چند موقعیت خاص تأکید می‌کند که در آنها باید اعتقادات قلبیمان و نه صرفاً فرضیهانی که برایمان هیچ اهمیتی ندارند به محک دیالکتیک بزنیم.

تصور می‌شود که گفتگوهای شخصی [personal] موفقترین گفتگوهای دیالکتیکی است و آن تأکید سقراط با این تصور بسیار همساز است. (۵): **احتیاجات حریف را در نظر بگیر.** این قاعده که از فلسفه‌ورزی گروهی شفاهی اخذ شده درباره کلام مکتوب نیز عملی است: باید کوشید یقین حاصل کرد که هر مرحله استدلال و هر تغییر ظریف و جزئی آن مورد التفات شریک ما در گفتگوی دیالکتیکی هست. (۶): **مرجعیت را به مبارزه بطلب.** چه کلیت دوره آثار افلاطون و چه هر جزء آن قابل نقد است. اقتناع به موجب برهان و گواه و دلایل معقول یگانه مبنای مقتضی اخذ نتایج در گفتگوی دیالکتیکی است و خود همین نشانه دیگر ناسازگاری پایدایی ذاتاً ایستای یگر و دیالکتیک اساساً پویای افلاطون.

حواشی

(۱) سرلوحه پایدیا (ترجمه لطفی | تهران: خوارزمی، ۱۳۷۶) جمله‌ای از مجموعه امثال يك خطی (یونانی: *Gnōmai Monostichoi*; لاتین: *Sententiae*) مناندرُس (یونانی: Menandros; لاتین: Menander) است: *limèn pefuke pasi paideia brotois* (حرفنویسی: *λιμὴν πέφυκε πάσι παιδεία βροτοῖς*). یعنی «پایدیا لنگرگاهی برای فانیان است» (جمله شماره ۳۱۲ در تصحیح ماینکه: [<goo.gl/MhvSW0>](http://goo.gl/MhvSW0)). در «پیشگفتار مؤلف برای جلد دوم» پایدیا چنین می‌خوانیم: «یونانیان پس از آنکه همه موهبت‌های این جهانی، اعم از دولت و قدرت و آزادی و زندگی مدنی به معنی کلاسیک کلمه را از دست دادند، هنوز هم هم‌اواز با واپسین شاعر بزرگشان مناندر می‌توانستند بگویند: ثروتی که هیچ کس نمی‌تواند از آدمی بگیرد، پایدیاست. همین شاعر گفته است: پایدیا بندری است برای تمامی انسانیت» (ص ۵۴۵ ترجمه فارسی). اصل جمله «ثروتی که هیچ کس ...» (جمله شماره ۲ ماینکه): *ἀναφαίρετον κτήμ' ἐστὶ παιδεία βροτοῖς* (حرفنویسی: *anafaireton ktēm' esti paideia brotois*) یعنی «پایدیا مال غیر منقول فانیان است». در عصر نهضت ترجمه جمله «پایدیا لنگرگاهی ...» به عربی نیز ترجمه شد: *إِنَّ الْأَدَبَ مُثَلٌّ مِثْنَاءَ لِلْنَّاسِ أَجْمَعِينَ* (همانا تربیت همچون لنگرگاهی برای همه مردمان است). نام مترجم آن معلوم نیست؛ اولمان حدس می‌زند او ابراهیم بن یوحنا الأنطاکی باشد؛ رک

Manfred Ullmann, *Die arabische Überlieferung der sogenannten Menandersentenzen* (Wiesbaden: Franz Steiner Vlg., 1961), S. 67.

- (2) American Philological Association; American Philosophical Association (APA); American Association of University Professors (AAUP); North American Spinoza Society (NASS); Vereniging Het Spinozahuis; Society for Ancient Greek Philosophy (SAGP); Ancient Philosophy Society; International Plato Society (IPS).

(۳) متأسفانه صفحه حاوی این ادعا و نقل در ترجمه فارسی نیست. رك

Werner Jaeger, *Paideia*, tr. Gilbert Highet (Oxford: OUP, 1945-47), vol. I, p. v.

(۴) مترجم دیالوگ کریتون را مثال می‌زند؛ شاید دیدگاه افلاطون بهتر مشخص شود. مطابق با عقیده رایج موضوع اصلی کریتون «لزوم اطاعت از قانون» است؛ این عقیده درست نمی‌نماید. سقراط خوابی الهی دیده و به استناد همین خواب که «درست هنگام سحر» (*orthros bathus*) (43A4) واقع شده و بنابراین «رؤیای صادقه» بوده مطمئن است کشتی مقدس آتنیان که ساعاتی پیش به سمت این شهر حرکت کرده فردا خواهد رسید نه امروز و او پس‌فردا قطعاً اعدام و با امثال آخیلئوس محشور خواهد شد. با وجود این در برابر دلایل غیرالهی / عرفی کریتون (سرنوشت زن و فرزندان، دلوپسی دوستان، آبروی شخص کریتون، غیره) به مرجعیت آن خواب، آن پیام الهی، ارجاع نمی‌دهد بلکه خواهان ارائه «استدلال عقلی» (*logos*) است و بصراحت می‌گوید «کریتون گرامی، نگرانی تو درباره من شایان ستایش است به شرط آنکه با درستی سازگار باشد وگرنه هرچه بیشتر اصرار ورزی نارواتر خواهد بود. پس بگذار تحقیق کنیم تا پدیدار شود که آیا باید مطابق گفته تو رفتار کرد یا نه. روش من در زندگی همواره پیروی از عقیده‌ای بوده است که پس از پژوهش کافی برتری آن بر دیگر عقاید آشکار شود. اصولی را که همیشه پایه گفتار و کردار خود قرار داده‌ام، امروز به سبب پیشامد تازه‌ای که به من روی آورده است رها نخواهم کرد زیرا هنوز به درستی آنها اعتقاد دارم» (46B3-8)؛ ترجمه لطفی، تأکیدات از من). به عبارت دیگر اگر کریتون نتوانسته بود سقراط را با استدلال قانع کند که گریختن ضروری است سقراط می‌گریخت. پیام روشن کریتون این است: فیلسوف راستین اوست که حتی در تاریکترین ساعاتی زندگی فقط از مرجعیت دلایل عقلی پیروی کند نه از مرجعیت عرف و شرع.

(۵) رك تایتوتوس و بویژه IS2A به بعد. لطفی در ترجمه فرهنگ رنسانس در ایالتا (تهران: طرح نو، ۱۳۷۶) که همزمان با ترجمه پایدیا منتشر شد، نوشته «[...] متفکرانی با عنوان سوفیست (سوفسطائی) [...] پیدا شدند [...] و [...] بذر مکتبی را برافشانند که قرن‌ها بعد در اروپا مکتب «اومانسیم» یا اصالت انسان خوانده شد و حتی در این اندیشه تا جانی پیش رفتند که پروتاگوراس، یکی از معروفترین سوفسطائیان، انسان را «میزان هر چیز» تلقی کرد. سوفسطائیان با اشاعه این اندیشه‌ها راه را برای فلسفه سقراط («خود را بشناس») و افلاطون هموار کردند» (ص ۳۲ ح ۲، تأکید از من).

(۶) خارمیدس (دانی افلاطون) و کریتیاس (دانی خارمیدس) از شخصیت‌های خارمیدس هستند و آریستوتلس جوانترین شخصیت پارمنیدس است. خارمیدس از جباران نبود (کسنوفون، تاریخ یونان 2.3.2) و این ادعای نیلز که در قرون اخیر بارها بیان شده نادرست است. خارمیدس عضو شورائی ده نفره بود که سی جبار برای اداره بندر پیرائوس (*Peiraieus*) انتخاب کرد (همان، 2.4.19). نیلز این اشتباه را در کتاب مهم و معروفش خوشبختانه تکرار نکرده است؛ رك

Debra Nails, *The People of Plato* (Indianapolis: Hackett, 2002), p. 90.

(7) Debra Nails, *Agora, Academy, and the Conduct of Philosophy* (Dordrecht: Kluwer Academic Publishers, 1995), p. 200.

(8) اصطلاح «آری‌گو» از گرگوری ولاستوس است و یعنی «کسی که چه‌بسا سؤالی و گهگاه هم اعتراضی بکند اما هرگز در مقابل تزه‌ای سقراطی دست به مقاومت مستحکمی نمی‌زند»؛ رک

Gregory Vlastos, 'The Socratic Elenchus', *Oxford Studies in Ancient Philosophy*, 1 (1983), 27-58 at 57; rep. *Socrates: Critical Assessments*, 4 vols., ed. William Prior (London: Routledge, 1996), vol. 3, pp. 28-55 at 45; cf. Vlastos, *Socratic Studies*, ed. Myles Burnyeat (Cambridge: CUP, 1994), p. 30;

دیوید هالپرین برخلاف نیلز معتقد است که تراسوماخس و کالیکلس آری‌گو نیستند:

David M. Halperin, 'Plato and the Erotics of Narrativity', *Oxford Studies in Ancient Philosophy*, Suppl. (1992), 93-129 at 93.

(9) درباره اصل خیراندیشی (principle of charity) و کاربردش در تأویل دیالوگهای افلاطونی رک

Vlastos, *Socrates: Ironist and Moral Philosopher* (Cambridge: CUP, 1991), p. 236.

دو حاشیه‌ی الحاقی مربوط به صفحه ۸

[*] منون را هم می‌شود به آن فهرست افزود. به نظر بزرگترین دگماتیستهای سده نوزدهم در آلمان - این مهد افلاطون‌پژوهی مدرن - منون همانند خارمیدس و لائس و لوسیوس مجعول بود؛ افلاطونی در خیال خود ساخته بودند که وجود آپوریا و سفسطه (Sophistik) و ستیزه (Eristik) در آثارش محال بود. رک این سه کتاب مرجع آن دوران:

Friedrich Ast, *Platon's Leben und Schriften* (Leipzig: Weidmannsche Buchhandlung, 1816); Joseph Socher, *Ueber Platons Schriften* (München: Lentner, 1820); Carl Schaarschmidt, *Die Sammlung der platonischen zur Scheidung der echten von den unechten untersucht* (Bonn: Marcus, 1866).

آست حتی انوتوفرون و آپولوژی و کریتون را هم مجعول دانست (نک صص ۴۶۹-۴۹۵ کتاب مذکور). دگماتیستهای فعلی البته این دیالوگها را اصیل تلقی می‌کنند اما رهایی افلاطون از جزمیت هنوز باعث گرفتاری آنهاست. سودای تعیین تاریخ تصنیف دیالوگها را دارند و به سه گروه اولیه و میانی و پایانی تقسیمشان کرده‌اند اما مجبور شده‌اند که برای مثلاً منون به وجود گروه چهارمی موسوم به «دیالوگهای انتقالی» (transitional) قائل شوند. نیلز در فصل ۴ آگورا، آکادامیا، فلسفه‌ورزی ثابت کرد که برخلاف ادعای دگماتیستها، هیچ اجماعی درباره تاریخ تصنیف دیالوگها نیست؛ فقط اکثریت (نه همه) آپولوژی را اولیه تلقی کرده‌اند. گرفتاری بزرگتر دگماتیستها درخصوص قطعیت است. مترجم تیمائس را مثال می‌زند که دگماتیستها ۲۰۰۰ سال به عنوان مهمترین دیالوگ قطعی و بی آپوریا ستوده‌اند. اگر در تیمائس یک چیز نباشد همین قطعیت است. رهبر مباحثه که دیالوگ هم به نام اوست، صریحاً می‌گوید گفتارش «افسانه‌ای آمیخته به احتمال» (29D2: ton eikota muthon) و لذا بی قطعیت است. مطالعه

آثار افلاطون آسان نیست اما ترك سودای كشف آموزه و قبول این حقیقت كه او جزمیت‌ستیز و درست به همین دلیل فیلسوفی بیتاست بیشك بر میزان لذت و ثمربخشی این كار خواهد افزود.

[**] به گمان مترجم در این جمله بهتر است به جای سقراط گفت «رهبر مباحثه». حتی سوفیست ناشناس إلثانی – رهبر مباحثه دیالوگهای سوفیستس و پولیتیکوس و دشمن بزرگ سقراط – پیرو همین رسم می‌گوید «باید به سرآغاز برگردیم و راهی دیگر در پیش گیریم» (پولیتیکوس 268D5). او سوفیست است: برغم هشدار فیلسوف همشهریش به راه بحث از نیست (*ouk estin*) پا می‌گذارد و ادعا می‌کند نیست هست (پارمنیدس 6-2, 3-6؛ افلاطون، سوفیستس 240B به بعد و پولیتیکوس 284BC)؛ او دشمن سقراط است: سقراط جوان را كه همنام و به يك معنا نماینده فیلسوف ماست تحقیر می‌کند؛ سقراط مهتر را تلویحاً همجنس «سوفیستهای وراج» و «جدلبازان بی‌نیاز از دستمزد» می‌داند و با اشاره به نقش «نوعی سوفیست وراج» موسوم به *meteōra* (لفظاً یعنی معلق میان ابرها و توسعاً یعنی كاونده اسرار آسمانی) در «فاسد کردن جوانان» می‌گوید *meteōra* باید در دادگاه به «اشد مجازات» محكوم شود (سوفیستس 225B و پولیتیکوس 299BD). شاكیان گفتند كه جوانان را سقراط فاسد کرده (آپولوژی 24C)، آریستوفانس او را *meteōra* خواند (ابرها 228 و 1284) و شاكیان در ادعای بیبدینی سقراط (آپولوژی 18B7 و 23D6) اعدام را به همین دعوی كه او *meteōra* است درخواست كردند اما آن إلثانی را كه عیناً چنین ادعائی دارد افلاطون پژوهانی بزرگ چون جولیا آناس نماینده مواضع افلاطون می‌دانند و می‌گویند «در پولیتیکوس مواضع سابق افلاطون و بویژه مواضعش در پولهته یا تبیین و تعدیل می‌شود و تغییرات حادث در اصول اندیشه سیاسی او روشن». این تأویل نادرست ثمر پایبندی به دگماتیسم در مطالعه دیالوگهای افلاطونی است. سخن آناس از كتاب ذیل نقل و ترجمه شد و تأكیدات از من است:

Plato, *Statesman*, ed. Julia Annas, tr. Robin Waterfield (Cambridge: CUP, 1995), p. ix.